



فهرست:

- ۲ - خلاصه بحث گذشته -----
- ۲ - تکمیل نکته ۱۶: شمول آیه نسبت به احکام و موضوعات -----
- ۳ - موضوعات و متعلقات کتمان -----
- ۴ - نکته ۱۷: اکتساب به کتمان -----
- ۴ - دلیل چهارم: آیه تبیین -----
- ۵ - دلیل پنجم: خطابات مشابه ارشاد -----
- ۵ - مطلب اول: دسته‌بندی آیات -----
- ۶ - مطلب دوم: تعمیم این خطابات به دیگران -----



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه بحث گذشته

در قاعده ارشاد جاهل، دلیل اول، آیه نفر، دلیل دوم، آیه ذکر و دلیل سوم، مجموعه آیاتی بود که کتمان علم را تحریم می‌کرد. قریب ده آیه در قرآن کریم، در باب حرمت کتمان علم وجود داشت.

در دلیل سوم بیان شد که به دلیل این که کتمان، اندکی متفاوت با مطلق عدم اظهار است و کتمان عدم الاظهار با یک عنایتی است؛ از این جهت، حرمت کتمان و وجوب اظهار مقابل کتمان، قاعده‌ای مسلم است؛ اما این قاعده، یک مقدار اخص از ارشاد جاهل است. قاعده کتمان، ارشاد خاص را الزام می‌کند، ارشادی که از کتمان بیرون بیاید. در دایره وسیع باهم منطبق هستند، ولی یک عنایت ویژه‌ای دارد که کتمان را اخص می‌کند؛ و لذا اینها دو قاعده می‌شود که حرمت کتمان اخص از قاعده ارشاد می‌شود.

حدود پانزده نکته در ذیل قاعده کتمان بیان شد.

ادامه نکات موجود در کتمان

تکمیل نکته ۱۶: شمول آیه نسبت به احکام و موضوعات

راجع به احکام و شمول آیه کتمان، نسبت به موضوعات بود و بیان شد که ظاهر (بینات و هدی و حق و ...) احکام است و موضوعاتی مثل نبوت از این حیث که متعلق حکم هستند، ذکر می‌شوند ولی شاید بتوان در شمول قاعده کتمان، وسیع‌تر از این مطلب را گفت. در برخی از آیات دارد: «إِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ» بقره/۱۴۶.

حق، یا حکم است، یا موضوعاتی است که در هدایت شخص دخالت دارد.

مراد از حق، مطلق امر واقع نیست؛ بلکه مقصود، آن حق مرتبط با هدایت و سعادت شخص است؛ و لذا می‌توان گفت حق، مستقیماً شامل موارد مؤثر در هدایت شخص می‌شود مثل دانستن این که ایشان، پیامبری هستند که کتب پیشین به پیامبری ایشان مژده و بشارت دادند و دانستن این نکته در هدایتشان خیلی مؤثر است و الا در ضلالت خواهند بود؛ و لذا حق، دقیقاً شامل این موضوع هم می‌شود و لازم نیست از طریق متعلق شدن حکم کلی به این موضوع، استدلال کرد؛ بلکه با شناخت این موضوع، شخص هدایت می‌پذیرد؛ بنابراین شامل این نوع موضوعات می‌شود.



موضوعات و متعلقات کتمان

چند چیز موضوع و متعلق کتمان است:

- ۱- حق؛ «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ» بقره/۴۲؛ یا «لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ» بقره/۱۴۶.
- ۲- بینات؛ «يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» بقره/۱۵۹.
- ۳- هُدی؛
- ۴- «يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ» بقره/۱۷۴.

ما آنزلا من الكتاب یا کتاب یا هدی و بینات مربوط به عقاید و احکام و اخلاق و همچنین شامل کتب آسمانی قبلی از قرآن و تورات و روایات نیز می‌شود و الغاء خصوصیت مشمول این مورد می‌شود؛ یعنی کتمان آنچه که از ناحیه خدا باشد و از امور الزامی و مورد نیاز شخص و مایه هدایت بشر باشند، حرام است.

کلمه حق، اوسع از سایر واژه‌هاست و شامل موضوعات نیز می‌شود، موضوعاتی که دخالت در هدایت شخص دارند؛ مثل دانستن پیامبری این شخص، یا منسوب شدن این شخص از ناحیه پیامبر یا وصایت این شخص از ناحیه امام قبل و در کل، موضوعاتی که دخیل در هدایت شخص است. بعید نیست این آیات مستقیماً شامل اینها شود، یا حتی کتمان حق در دعاوی که اگر حق را نگوید بعید نیست شامل آن هم شود که اگر این موضوع را تبیین نکند، به کسی ظلم و ستم می‌شود؛ مثل این‌که او می‌داند وصیت کرده، ولی کتمان می‌کند و حق کسانی ضایع می‌شود؛ بنابراین یکتمون الحق، شامل موضوعات حقی است که نگفتنش موجب ظلم و ضلالت می‌شود ولو این‌که موضوعات هستند و دامنه‌اش اشمَل و اوسع از صرف بیان احکام هست مطلب حقی با این قید که در سعادت بشر دخیل است. در احکام، این که خمر است یا نه، در سعادت دخیل نیست، کسی که جاهل باشد و خمر بخورد، مرتکب ضلالت نشده است، ولی اگر کسی نداند که بعد از امام صادق علیه السلام موسی بن جعفر علیه السلام ولی امر هستند، یا بعد از امام موسی بن جعفر، امام رضا ولی امر و ولی عهد هستند را نداند، کسی که می‌داند و نمی‌گوید و منجر به تشکیل واقفیه می‌شود، اینها حق است و حقی است که در سعادت دخیل است. اما در موضوعات جزئی مثل خمر و احکامی که دخیل در سعادت نیستند، شامل نیست، اما اگر موجب ظلم و ستم می‌شود بعید نیست اطلاقش شامل اینها نیز باشد یا در جایی که او مطلع است چه نقشه‌ای برای ذلت جامعه اسلامی کشیده شده، یا از لحاظ بنیان‌های فکری خراب شود، گفتن اینها حق است و کتمانش حرام است، بعید نیست شامل اینها هم شود.

قبلاً گفته شد که یکتمون الحق شامل احکام الهی است؛ ولی بعید نیست حق، شامل موضوعاتی که دخالت اساسی در هدایت و ضلالت بشر دارد و ناآگاهی جامعه از این موضوعات و مسائل یا از این علوم و دانش‌ها موجب ضلالت آنها



می‌شود و شامل آنها هم شامل شود. بله، جایی که «ما أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ» بقره/۱۵۹، تعبیر می‌کند محدود است، اما یکتمون الحق بعید نیست شمول داشته باشد.

نکته قابل توجه این‌که، این آیات، کتمان حقایق منظم من الله را شامل می‌شود، در موضوعات، ادله دیگری هم وجود دارد؛ مثل کتمان وصیت در آیه شریفه «وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» بقره/۲۸۳؛ ولی بعید نیست شامل اینها هم شود، یا دلیل برای کتمان شهادت وجود دارد، می‌داند این آقا محکوم می‌شود و مورد ظلم واقع می‌شود و دلیل می‌گوید نباید کتمان کنی و باید اعلام کنی، «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ نَسَاءً» ۱۳۵/۱ یا «كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ» مائده/۸، باید شهادت به قسط داد و نباید کتمان کرد؛ و لذا در موضوعاتی مثل وصیت و شهادت دلیل دیگری داریم ولی بعید نیست که آیه کتمان شامل اینها هم شود.

-۲

نکته ۱۷: اکتساب به کتمان

کتمان یکی از موضوعاتی است که به خاطر دارا بودن شأنیت تکسب، در مکاسب محرمه هم می‌توان بحث کرد؛ خیلی اوقات، مکتوم کردن حق، مایه درآمد بوده است، گاهی این عمل به صورت معامله انجام می‌شد و به خاطر گرفتن حق السکوت پول می‌دادند، این‌که اگر کسی این حکم را بداند دستگاه ظلم فرو می‌ریزد، یا به خاطر این کتمان درآمد پیدا می‌کند مثل تأسیس جریان واقفیه، شلمغانی و بطائنی و چند تا سران وقف که اموال زیادی از قبل نیابت امام کاظم علیه‌السلام بودند، اینها دیدند اگر به امامت امام رضا علیه‌السلام اذعان کنند و معترف شوند باید این اموال به ایشان داده شود و این اموال از بین می‌رود، بنابراین هم می‌تواند کتمان درآمد داشته باشد و برخی مواقع، معامله می‌شود بنابراین این اکتساب از نوع تکسب به امور محرمه محسوب می‌شود مثل اجیر شدن شخص برای غنا، یا حرف نزدن و حق السکوت می‌گیرد و این، اکل مال بالباطل محقق می‌شود. آیاتی نیز کم و بیش به این مطلب اشاره دارد: آیه ۱۷۴ سوره بقره «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا». با کتمان، مال ناچیزی به دست می‌آورند، «أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ».

این از آیاتی است که برای تجسم اعمال بدان استشهاد می‌شود، این آیه، همین نار را اکل می‌کند البته این آیه فقط خصوص حق السکوت گرفتن نیست و مبلغی به خاطر این کارش می‌گیرد، بلکه ظهور اولیه‌اش این است که به خاطر سکوت یا کتمان، چیزی عاید او می‌شود چون شلمغانی و بطائنی که سران واقفیه بودند به خاطر نگفتن پول‌ها، دستشان می‌ماند و چیزی به نفع دیگران عاید نمی‌شد، اگر آیه، ربطی به این هم نداشته باشد کتمان امر، حرام است و اگر به خاطر امر حرام، اجیر شود، تکسب به حرام محسوب می‌شود.



۴- دلیل چهارم: آیه تبیین

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ وَ لَا تَكْتُمُونَهُ...» آل عمران/۱۸۷.
 لَا تَكْتُمُونَهُ بِأَلْتُبَيِّنَهُ دُو دَلِيلِ اسْتِ چُون بِنِ كِتْمَانِ وَ تَبْيِينِ واسطه‌ای است اگر بگوییم لَتُبَيِّنَهُ مستقل است خود این دلیل می‌شود، با الغاء خصوصیت و نکات دیگر که گفته شد، می‌گوید از علماء عهد گرفتیم البته علمی که مورد نیاز جامعه است را باید بگویید، و ظاهرش هم وجوب است، اگر دو تا دلیل، به صورت مستقل و جدا محسوب شود، دلیل چهارم می‌شود

بنابراین دلیل چهارم، خصوص آیه لَتُبَيِّنَهُ لِلنَّاسِ است که جزئیاتش از بحث‌های قبلی روشن می‌شود.

۵- دلیل پنجم: خطابات مشابه ارشاد

ممکن است گفته شود همه آیاتی که در مورد پیامبر اکرم یا پیامبران آمده، و همچنین خطابات خدا به انبیاء؛ مثل ذکر یا بلغ، ... خطاب عام باشد، مثل «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ» مائده ۶۷، که خطابش عام است؛ ولو شأن نزولش، قصه غدیر است، همه آنچه که از ناحیه خداست و جامعه نیاز دارد، یا «فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى» اعلیٰ/۹، یا بشر و امثال اینها و سایر شئونی که برای پیامبران آمده است مثل تبشیر و انذار، تذکره و تعلیم و مواردی از این قبیل که شامل آگاهی می‌شود و هفت - هشت عنوان است.

دلیل پنجم، در این بحث این است که آیا این آیات، ربطی به بحث ارشاد جاهل به عنوان یک تکلیف عام برای همه دانشمندان و عالمان به احکام دارد یا نه؟

در بررسی این آیات، چون آیات خاصی مورد تمسک قرار نمی‌گیرد، همه آیاتی که خطاب به پیامبر بوده مثل بشیر و نذیر و ... مورد بحث واقع می‌شود.

این آیات از یک نگاه کلی به دو دسته تقسیم می‌شود:

مطلب اول: دسته‌بندی آیات

برخی از آیات با تعبیری مثل تبشیر و تزکیه و مثل هدایت و ...

ب: بخشی از این آیات، بیان واقعیت است؛ «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مَبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ...» احزاب/۴۵ و ۴۶.

بنابراین؛

دسته اول، این آیات، حدود ده واژگان تربیتی و آگاهی‌بخشی و تعلیمی است.

دسته دوم این آیات، امر دارد؛ مثل ذکر، بلّغ، علم، ...

در اینجا دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول: متفاوت بودن این دو دسته روایات

برای این که یک دسته، امر است؛ ولی دسته دیگر، بیان واقعیت است از امر، و جوب به دست می‌آید ولی از دسته

دیگر، و جوب استفاده نمی‌شود.

احتمال دوم: همه خطابات در مقام بیان وظیفه

ممکن است گفته شود که همه این خطابات در مقام بیان وظیفه است، آنجا هم که می‌گوید «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ

مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ...» احزاب/ ۴۵ و ۴۶، جایی است که نقش رفتاری و تکلیفش را بیان می‌کند که این

احتمال هم بعید نیست. اگر این طور باشد همه اینها یک دست می‌شود همه یک نوع تکلیف الزامی متوجه ائمه است

که یا همه این طور است، یا گروهی از این آیات و روایات، تکالیف الزامی را برای پیامبران و بخصوص پیغمبر اکرم

نقل می‌کند.

مطلب دوم: تعمیم این خطابات به دیگران

آیا راهی است که به دیگران تعمیم بدهیم!!

الف: عدم تعمیم خطابات به سایر موارد

ممکن است گفته شود این خطابات به سایر موارد تعمیم داده نمی‌شود؛ برای این که خطاب علم و ذکر و یهدیهم و

بیشرهم، یبذرهم و این تکالیفی که بر عهده پیامبر گذاشته شده است، اینها خطابات و تکالیف خاص است؛ مثل آیه

يتفقها في الدين ليست، اینها خطاب به پیغمبر است، و شامل همه نمی‌شود.

ب: تعمیم خطابات به سایر موارد

در نقطه مقابل ممکن است گفته شود الغاء خصوصیت می‌شود، البته الغاء خصوصیت از پیامبر به ائمه معصومین تا

حدی، قطعی و درست است؛ اما تعمیم دادن به علما و به کسانی که بهره‌ای از دین دارند ...!!

ابتدائاً ممکن است این احتمال، پذیرفته نشود؛ ولی بعید هم نیست که الغاء خصوصیت شود. الآن هم در روش‌های

تبلیغی، سراغ همین آیات می‌روند مثل آیات سوره شعراء، اعراف، هود و آیات دیگر که در قرآن که انبیاء را وصف

کرده و تکالیف انبیاء را می‌گویند و در پس این برداشت‌های ما، از این آیات، یک نوع الغاء خصوصیت وجود دارد.

– ممکن است این در حد یک برداشت و استیناس است.



- ولی ممکن است گفته شود این شأنی که برای پیغمبر و دیگران بیان کرده که *یعلمهم*، *یزکیهم* و ... از این حیث که آگاه به آنهاست؛ و هر کسی، در همان حد آگاهی خودش، این وظایف را دارد. اگر این گفته شود همه اینها به نحوی، هم در بحث فعلی، و خوب تعلیم و حتی وجوب تربیت و هدایت در بحث‌های تربیتی و معنوی و ساحت‌های دیگر تربیت، دلیل برای وجوب ارشاد می‌شود.

و یؤید هذا (این الغاء خصوصیت)، اخبار و احادیثی مثل العلماء ورثة الانبیاء، در مورد ائمه، قطعاً ادله وصایت و خلافت الغاء خصوصیت نمی‌خواهد، بلکه خود آن ادله حاکم است یا می‌گوید من تعمیم دادم. ممکن است در ادله ولایت فقیه یا ادله بالاتر از ولایت فقیه، آن هم اگر مجموعه ادله مستند شود، می‌تواند حاکم باشد. بنابراین بعید نیست که از این دسته‌ای که شاید صد آیه شود با واژگانی مثل هدایت انذار، تبشیر، تعلیم، تزکیه، دعوت و مواردی از این قبیل ...، که گفته شود همه این آیات، ضمن این‌که وظیفه پیامبر را تبیین می‌کند در مقام بیان وظیفه برای علما نیز است به دو وجه:

الف: یا با الغاء خصوصیت

ب: یا با حکومت ادله‌ای که امامت را جعل می‌کند و ادله‌ای که وراثت علما را بیان می‌کند.

منتهی در حکومت، ادله امامت قوی است و ادله خیلی محکم است و در وراثت علماء با آن محکمی نیست ولی مجموعه این روایات تقریباً آدم را مطمئن می‌کند که علما را جای ائمه می‌نشانند؛ مگر آنجا که خلافت ثابت شود. بنابراین دلایل:

إمّا لالغاء الخصوصية

او لحكومة ادلة الامامة و وراثة الامامة

هر دو دلیل هم بعید نیست؛ و لذا دلیل پنجم، تعمیم داده می‌شود و همه آنچه که درباره انبیاء گفته شده، به ائمه و همین‌طور علما تعمیم می‌یابد، و هر آنچه را که به ائمه هم گفته شده را می‌توان با ادله وراثت به علماء تعمیم داد. پایان.